

Analyzing the Role of Participation Crisis in the Fall of the Second Pahlavi Regime

Omid Shokraneh Arzanaghi * 

M.A. Department of Sociology of Islamic Revolution Razi University, Kermanshah, Iran

Masoud Akhavan Kazemi ** 

Associate Professor, Department of Political Science, Razi University, Kermanshah, Iran

Abstract

The present study examines and analyzes the impact of the participation crisis on the fall of the second Pahlavi regime from the perspective of crisis theory. The main question of the present study is what role did the participation crisis play in the fall of the Pahlavi regime? The research findings indicate that with the end of dictatorial rule in 1320, Iranian society entered a new phase and the provision of open political space and the activities of political parties and organizations doubled the motivation of the people for political participation. But with the coup d'état of August 28, 1943, a new era of authoritarian rule began in Iran. Political tyranny, lack of growth and inefficiency of parties, lack of free elections, suppression of freedoms and political rights of the people, severe weakness of popular organizations and lack of freedom of the press, caused the Pahlavi government to face a crisis of political participation. The continuation of the crisis of participation in the Pahlavi government and the negligence of the officials of the government to resolve the crisis, paved the way for the fall of the Pahlavi regime. The method of this research is descriptive-analytical and causal research. Data collection in this study was done through library and documentary methods.


Keywords: Crisis, Participation, Development, Second Pahlavi, Parties

* (Omid.shokraneh@gmail.com)


** (Mak392@yahoo.com) Corresponding Author

واکاوی نقش بحران مشارکت در سقوط رژیم پهلوی دوم

کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی دانشگاه رازی، کرمانشاه،
ایران

* امید شکرانه ارزنقی 

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

** مسعود اخوان کاظمی 

چکیده

این پژوهش به بررسی و تحلیل بحران مشارکت در سقوط رژیم پهلوی دوم از منظر تئوری بحران می‌پردازد. لوسین پای با طرح این تئوری بر این نظر است که برای تحقق توسعه مطلوب، یک نظام سیاسی باید از سلسله بحران‌هایی به صورت موفقیت‌آمیز عبور کند. پرسش اصلی پژوهش این است که بحران مشارکت در سقوط رژیم پهلوی چه نقشی داشته است؟ یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که با کنار رفتن حاکمیت دیکتاتوری در سال ۱۳۲۰، جامعه ایران وارد مرحله جدیدی شده و فراهم شدن فضای باز سیاسی و فعالیت احزاب و تشکل‌های سیاسی، انگیزه مردم را نسبت به مشارکت سیاسی دوچندان کرد. اما با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دوره جدیدی از حاکمیت استبداد در ایران آغاز شد. استبداد سیاسی، عدم رشد و ناکارآمدی احزاب، فقدان انتخابات آزاد، سرکوب آزادی‌ها و حقوق سیاسی مردم، ضعف شدید تشکل‌های مردمی و عدم آزادی مطبوعات و مواردی از این قبیل سبب گردید که حکومت پهلوی با بحران مشارکت سیاسی مواجه شود. تداوم بحران مشارکت در حکومت پهلوی و بی‌توجهی ارکان حکومت به حل بحران مذکور، باعث شد تا زمینه‌های سقوط رژیم پهلوی فراهم گردد. روش پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و از نوع پژوهش علی می‌باشد. جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: بحران، مشارکت، توسعه، پهلوی دوم، احزاب.

مقدمه

مشارکت سیاسی، فرآیندی است که مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی، احزاب و تشکل‌های صنفی و اجتماعی و به طور کلی «مردم» را درگیر و شریک در قدرت سیاسی می‌کند و از این رو می‌تواند پشتوانه مناسبی در جهت تثبیت نظام‌های سیاسی محسوب شود. علاوه بر مردم و تشکل‌های سیاسی؛ حکومت‌ها نیز برای تداوم و تثبیت، نیاز به مشارکت سیاسی مردم دارند. هر ملتی بنا به ماهیت تاریخی و فرهنگی که دارد به مفهوم مشارکت سیاسی توجه داشته است. یکی از ابعاد مهم فرهنگ سیاسی هر ملتی، میزان و نوع مشارکت سیاسی اتباع آن کشور است. مشارکت سیاسی بر اساس تقسیم‌بندی سطوح فرهنگ سیاسی در سطح فرآیند بررسی می‌شود و بر اساس نوع و نحوه مشارکت سیاسی می‌توان تا حدود زیادی به فرهنگ سیاسی یک ملت پی برد (آلموند و همکاران، ۱۳۷۷). برخی از ملتها به دلیل ماهیت استبدادی جامعه و حکومت، به جایگاه مردم و مکانیسم‌های حضور و مشارکت مردم در اداره حکومت کمتر توجه کرده‌اند. برخی دیگر نیز به دلیل رانتیر بودن دولت، لزومی در مشارکت مردم نمی‌بینند و از این نظر نیز آسیب‌های جدی متوجه آنها شده است. علی‌رغم آسیب‌ها و تهدیدات ناشی از فقدان مشارکت سیاسی به دلیل سابقه تاریخی و فرهنگی هنوز در بسیاری از کشورها پدیده مشارکت سیاسی با چالش جدی روبه‌رو است. با این حال در کشور ما بیش از یکصد سال است که به مفهوم مشارکت سیاسی توجه شده است و در عرصه عمل نیز سازوکارهایی برای تحقق آن فراهم گردیده است (خواجه سروی، ۱۳۹۳: ۵۰).

از اواخر قرن سیزدهم هجری مساله مشارکت سیاسی در ایران به طور فزاینده‌ای موضوعیت یافت. از این پس شاهد آن هستیم که تقاضا برای حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی - سیاسی خویش یکی از اولین دغدغه‌های مبارزات سیاسی شده است که در گذر زمان، ابعاد و پیچیدگی‌های تازه پیدا کرده است (رضایی، ۱۳۷۹: ۱).

در ایران مشارکت سیاسی ابتدا خواسته روشنفکران بوده و در آستانه انقلاب مشروطیت مطرح شد و پس از آن مشارکت در عمومی‌ترین شکل آن بر حسب تساوی حقوق و مشارکت همگانی و حق رای تعمیم یافت. به اعتقاد متفکران سیاسی، مشارکت سیاسی از ضرورت‌های جدا نشدنی و انکارناپذیر نظام‌های سیاسی قرن بیست و یکم میلادی است. آنان نظر اندیشمندان سیاسی را می‌پذیرند که اصلی‌ترین شاخصه توسعه‌یافتگی، پاسخ به

نیازهای فزاینده مشارکت سیاسی و نهادینه کردن آن در قالب نهادهای مدنی است (رضایی، ۱۳۷۹: ۱).

بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش این است که نقش بحران مشارکت در سقوط رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب چه بوده است؟ روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی و از نوع پژوهش علی می‌باشد. روش جمع‌آوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و کتب، پایان‌نامه‌ها و مقالات مرتبط با موضوع مورد تحقیق و اسناد و مدارک موجود صورت می‌گیرد. این پژوهش به لحاظ زمانی، دوره پیش از انقلاب اسلامی (پهلوی دوم) از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷ را پوشش می‌دهد.

مبانی نظری

لوسین پای^۱، توسعه سیاسی^۲ را افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی می‌داند (قوام، ۱۳۷۱: ۹). پای بر این نظر است که برای تحقق توسعه مطلوب، یک نظام سیاسی باید از یک سلسله بحران‌ها به صورت موفقیت‌آمیز عبور کند. این بحران‌ها عبارتند از: ۱- بحران هویت، ۲- بحران مشروعیت، ۳- بحران مشارکت، ۴- بحران نفوذ^۵ و ۵- بحران توزیع^۷. وی تقدم و تاخیر را برای مقابله با این بحران‌ها در نظر نمی‌گیرد؛ زیرا شرایط اجتماعی و سیاسی جوامع گوناگون از لحاظ قرار گرفتن در مسیر هریک از این بحران‌ها با یکدیگر متفاوت است. وی سه ویژگی مهم را برای مفهوم توسعه سیاسی مشخص می‌کند:

1. Lucian W. Pye
2. Political Development
3. Identity Crisis
4. Legitimacy Crisis
5. Participation Crisis
6. Influence Crisis
7. Distribution Crisis

الف - برابری^۱: از این لحاظ، توسعه سیاسی به مشارکت توده‌ای و اقدام عمومی در فعالیت‌های سیاسی مربوط است. این مشارکت ممکن است به صورت تحرک دموکراتیک یا در شکل تحرک توتالیتار باشد؛ اما نکته اصلی تبدیل شدن مردم به شهروندانی فعال است. در این مورد، دست کم صورت ظاهر حاکمیت عمومی ضروری است. همچنین قوانین باید دارای ماهیت همگانی باشند و در اجرا کم و بیش از جنبه تفاوت‌های شخصی خارج شوند؛ دستیابی به مقامات سیاسی نیز باید با توجه به دستاوردها، لیاقت‌ها و صلاحیت‌ها باشد نه نتیجه روال انتصابی یا وراثتی در نظام‌های اجتماعی سنتی.

ب - ظرفیت^۲: این ویژگی توسعه سیاسی به توانایی نظام سیاسی در ارائه «برون‌دادها»^۳ و به میزان تاثیر آنها بر جامعه و اقتصاد اشاره دارد. ظرفیت همچنین با اجرای وظایف حکومتی و شرایط اثرگذار بر این اجرا همراه است و تمایلی است به تخصیص کردن حکومت و عقلایی کردن مدیریت و دادن سمت‌گیری دنیایی به جامعه.

پ - انفکاک ساختاری^۴: این ویژگی توسعه سیاسی، بر گسترش و اختصاصی کردن ساختارها دلالت می‌کند. مقامات و کارگزاری‌ها تمایل می‌یابند وظایف مشخص و محدودی داشته باشند و تقسیم کار متعادلی در درون حکومت ایجاد شود. این ویژگی همچنین متضمن یکپارچه کردن مجموعه ساختارها و روندها است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

-
1. Equality
 2. Capacity
 3. Output
 4. Structural Separation

جدول شماره ۱. مدل نشانگان نوسازی و بحران‌های توسعه سیاسی

اجزای نشانگان			بحران
انفکاک ساختاری	ظرفیت	برابری	
سازگاری فردی، ویژه‌سازی منافع	هم‌گرایی تولیدی و اداری	سیاسی شدن هویت	هویت
حوزه‌های اعتبار سیاسی، اداری و قضایی، آموزه‌های مختلف	تعریف اهداف و اجرا	دموکراسی، مشروعیت روانی	مشروعیت
ساختارهای تصمیم سازی، نمایندگی، گروه‌های منافع	اطلاعات، دسترسی	رای دادن، سنجیدن، خود تنظیمی	مشارکت
بازتوزیع، برابری سازی، انگیزه‌ها	منابع مادر، آموزش و پرورش، انباشت سرمایه، اختصاص به اهداف عمومی و خاص	برابری در فرصت، اکتساب، استاندارد کردن سطح رفاه	توزیع
تخصصی سازی و هماهنگ‌سازی فنی، حقوقی و ذهنی	بسیج، عقلایی کردن، قلمرو، دامنه	برابر کردن حقوق و تکایف	نفوذ

منبع: پای و دیگران، ۱۳۸۰:۱۰۵

از نظر پای، مشارکت سیاسی^۱ عبارت است از: هر نوع اقدام داوطلبانه، موفق یا ناموفق، سازمان‌یافته یا بی‌سازمان، مقطعی یا مستمر که برای تاثیرگذاری بر انتخاب سیاست‌های عمومی، اداره امور عمومی یا گزینش رهبران سیاسی در سطوح مختلف حکومتی اعم از محلی و یا ملی، روش‌های قانونی و غیر قانونی را بکار گیرد. سه بعد از ابعاد مختلف این تعریف نیازمند تفسیر است. اولین جنبه اینکه با توجه به اهدافی که از مشارکت سیاسی مد نظر است، مشارکت به عنوان اقدام^۲ تعریف می‌گردد که صرفاً واکنش‌ها یا احساس‌های انتزاعی را شامل نمی‌شود بلکه احساسات شخصی را نیز در بر می‌گیرد. در

1. Political Participation
2. Action

تمامی نظام‌های سیاسی، مردم نسبت به حکومت و سیاست دارای موضع هستند؛ ولی زمانی می‌توانیم این مواضع را مشارکت بحساب آوریم که با نوعی اقدام همراه باشند. بعنوان مثال در این میان، بیگانگی سیاسی تنها زمانی مشارکت بحساب می‌آید که به طور لفظی و شفاهی ابراز گردد. دومین بعد اینکه منظور از مفهوم مشارکت، اقدامات داوطلبانه^۱ شهروندان است. بنابراین اقدامات غیرداوطلبانه از قبیل خدمت اجباری در نیروهای مسلح یا پرداخت مالیات از حوزه مشارکت خارج می‌شوند. به همین ترتیب پیوستن به سازمان‌ها یا حضور در اجتماعات توده‌ای به فرمان حکومت هم همین حکم را دارد. سومین جنبه این است که یک شهروند دارای حق انتخاب مقامات دولتی^۲ است؛ بنابراین رای دادن در انتخابات‌های تک‌لیستی که حق انتخاب را از شهروندان سلب می‌کنند، جزء مشارکت محسوب نمی‌شوند. چنین مشارکت حمایتی یا به بیان دقیق‌تر، بسیج اجباری برای رژیم‌های اقتدارطلب حائز اهمیت است؛ ولی نباید این نوع مشارکت را با مشارکت سیاسی واقعی که عبارت از انتخاب‌های داوطلبانه شهروندان می‌باشد، اشتباه گرفت (پای، ۱۳۸۰: ۴۲۸).

الف - زمینه‌های مشارکت سیاسی

بسیج اجتماعی^۳

مطابق نظریه‌ای که به نام *کارل دویچ*^۴ و *دانیل لرنر*^۵ ثبت شده، عناصر فرایند نوسازی به تغییرات مشارکتی منجر می‌شوند. در حالی که لرنر تاثیر شهری شدن و در معرض رسانه‌های گروهی قرار گرفتن را مورد بررسی قرار داده است، دویچ ترکیب پیچیده‌تری از ویژگی‌های فرایند نوسازی را پیشنهاد کرده و آن را بسیج اجتماعی نامیده است. *مانهایم*^۶، در تفسیری اولیه از این نظریه از مردمی سخن به میان آورده که برای بسیج

-
1. Voluntarily
 2. Electoral Right
 3. Social Mobilization
 4. Karl Deutsch
 5. Daniel Lerner
 6. Carl Mannheim

شدن در نهادهای مدرن جدید از قبیل ارتش، زندگی شهری و کارخانه از اجتماع و روش‌های سنتی زندگی خود در حال ریشه‌کن شدن هستند. از فرآیندی که مردم توسط آن از مجموعه‌ای از وابستگی‌ها به دستاوردهای دیگری منتقل می‌گردند، در مباحث جدید سیاست توده‌ای سخن به میان آمده است. برای کمی کردن این مفاهیم، دویچ این پیشنهاد را مطرح کرد که شاخص‌هایی از تغییرات اجتماعی مانند استفاده از رسانه‌های گروهی، تغییرات سکونتی، تغییرات شغلی، ارتقای آموزشی و افزایش درآمد وجود دارند که همزمان رخ داده و به پیش می‌روند و این تغییرات با اشکال جدید مشارکت سیاسی قرین‌اند (پای، ۱۳۸۰: ۲۵۰).

قشربندی اجتماعی^۱

دومین نظریه مشارکت سیاسی بجای توجه به شاخص‌های مختلف نوسازی، تاثیر نوسازی بر نظام قشربندی اجتماعی را مورد بررسی قرار داده است. بحث نظری قضیه به این شرح است که فرایند نوسازی، گروه‌های اجتماعی را که قبلاً فعال نبوده‌اند، فعال می‌سازد و باعث تغییر در رابطه گروه‌های اجتماعی موجود با یکدیگر می‌شود و این دو نوع توسعه در درون نظام قشربندی تعیین می‌کنند که چه کسی وارد سیاست شود. این نظریه از این عقیده رایج ناشی می‌شود که یک نظام اجتماعی هم شامل تفاوت‌های اجتماعی (مانند تفاوت‌های شغلی، زیست‌شناختی مانند سن، جنس و ...) است که لازمه کارکرد نظامند و هم طرحی برای توزیع قدرت و اقتدار را مطرح می‌سازد. تفاوت‌های مزبور مثل سن، درآمد یا شغل که مبنای درجه‌بندی اجتماعی قرار می‌گیرند، اهمیت زیادی دارند. افراد بر مبنای بعضی معیارهای ارزشی برای دیگر افراد، مقامات و نهادها احترام قائل شده یا نسبت به آنها افتخار می‌کنند یا برایشان اعتبار قائل می‌شوند. آنچه به تفاوت‌های اجتماعی معنی و مفهوم می‌بخشد، احساس‌ها و اقدامات متفاوت است. همین احساسات و اقدامات است که در تحلیل نهایی، موقعیت اجتماعی را تعریف می‌کنند (پای، ۱۳۸۰: ۲۵۰).

* مفهوم «محرومیت نسبی»^۱: از جنبه روان‌شناسانه، این مفهوم با انتظارات برآورده نشده سروکار دارد. بعضی از نظریه‌پردازان عقیده دارند که احساس نابرابری و محرومیت وقتی

ایجاد می‌شود که گروه‌ها یا افرادی تصور کنند دیگران به منافع جامعه دسترسی بهتری دارند. مبنای این نظریه آن است که تغییرات موجود در یک جامعه در حال توسعه به خواست‌های تأمین نشده‌ای منجر می‌گردند و عدم تأمین این خواسته‌ها به نوبه خود بر احساس عدم خوشبختی افراد تأثیر می‌گذارد. این نظریه بجای بررسی محرومیت واقعی مادی، به محرومیت روانی می‌پردازد و علت همراه بودن اعتراض اجتماعی، سیاسی شدن و مشارکت فزاینده با افزایش درآمد و بهبود شرایط زندگی را تشریح می‌کند.

* ناکامی در حفظ اعتبار: این مفهوم توجه خود را به بررسی مشکلات روانشناختی گروه‌هایی اجتماعی معطوف می‌کند که در اثر فرایند نوسازی، شأن خود را از دست می‌دهند؛ بعنوان مثال در بعضی از جوامع در حال توسعه، قبایل یا کاست‌های عمده که در طول زمان ارج و اعتبار زیادی کسب کرده بوده‌اند، در اثر رواج و پذیرش معیارهای جدید منزلت در جامعه، قسمت اعظم مقام و اعتبار خود را از دست داده‌اند. بعنوان مثال افراد دیگر به خاطر جنگجویی یا موقعیت خانوادگی یا مذهبی بودن محترم شمرده نمی‌شوند. در جامعه مدرن، منزلت به طور فزاینده‌ای بر ثروت و قدرت مبتنی است و این دو به احتمال قوی، مخصوص کسانی است که تحصیل کرده بوده و دارای دیدگاه‌ها و سبکی مدرن از زندگی هستند. بعنوان مثال در شرق آفریقا افراد قبایل شبانی ماسایی که تحت حکومت بریتانیا شأن، ثروت و قدرت‌شان تحلیل رفته است؛ در حال شروع فعالیت سیاسی هستند و قصد دارند این فعالیت را وسیله تثبیت مجدد موقعیت تاریخی خود قرار دهند (پای، ۱۳۸۰: ۲۵۱-۲۵۴).

روشنفکران^۲

نگاه تاریخی روشنفکران به توسعه، متوجه تحلیل و مطالعه جنبش‌های ملیت‌گرا و تأثیر ایدئولوژی‌های مختلف بر مشارکت سیاسی است. کانون توجه اصلی این نظریه، نقشی است که روشنفکران در زمینه گسترش عقاید مساوات‌طلبانه و ملی‌گرایانه بازی کرده و از این راه، توده‌ها را به اقدام سیاسی کشانده‌اند. مطابق این نظریه، روشنفکران خاطرات

-
1. Relative Deprivation
 2. Intellectuals

تاریخی را تجدید یا ایجاد می‌کنند، زبان‌های بومی را دوباره زنده می‌کنند و هویت‌های ملی جدیدی را می‌آفرینند. روشنفکران اغلب، افکار مساوات‌طلبانه را به جامعه خود معرفی و آنها را در اقصی نقاط کشورشان می‌پراکنند. این‌گونه فعالیت‌ها از جانب روشنفکران، مردم را ابتدا در جنبش‌های ملی‌گرایانه و سپس در کشورهای تازه به استقلال رسیده به شرکت در زندگی سیاسی سوق داده است. همچنین این نظریه بر نقش روشنفکران بعنوان مولدان و مروّجان عقایدی که توان تغییر طرز نگرش و رفتار دیگر طبقات اجتماعی را دارند، تأکید می‌ورزد. این دیدگاه در ادبیات اروپایی و در تاریخ روشنفکری آسیایی بخوبی جای خود را باز کرده است. در علوم سیاسی، رابرت امرسون^۱ این شیوه را در مطالعه توسعه جنبش‌های ملی‌گرا بکار گرفته است. همچنین در همین حوزه، هاگ استون و اتسون این روش را برای مطالعه تطبیقی الگوهای مشارکت سیاسی در اروپای شرقی قبل از جنگ و آسیا و آفریقای امروزی بکار گرفته است. این نظریه تا حد زیادی با مشاهدات تجربی زیر تأیید می‌شود:

- غالباً افزایش قابل توجه مشارکت سیاسی، پیش از تحقق نوسازی در ابعاد گسترده صورت می‌پذیرد.

- جوامعی که دارای سطوح مشابهی از آبادانی و عمران، رسانه‌های گروهی و دیگر عناصر تشکیل دهنده شاخص بسیج اجتماعی هستند، در سطوح کاملاً متفاوتی از مشارکت سیاسی جای دارند. علاوه بر این بعضی از نظام‌هایی که بر اساس شاخص بسیج اجتماعی در رده پایینی قرار می‌گیرند نیز نسبت به نظام‌هایی که بر اساس همان شاخص در درجه بالایی قرار دارند، دارای مشارکت سیاسی بیشتری هستند (پای، ۱۳۸۰: ۲۵۵).

تعارض بین نخبگان^۲

تعارض بین نخبگان نیز اغلب عامل تحرک مشارکت سیاسی توده‌ای است. در یک کشور در حال توسعه، نخبگان نسبتاً یکدست در مقایسه با نخبگان متفرق، تمایل کمتری به انگیختن مشارکت دارند. در یک نظام سیاسی رقابتی، هم نخبگان حاکم و هم مخالفین

1. Robert Emerson
2. Conflict Between Elites

آنها به دنبال بهره‌برداری از حمایت توده‌ها علیه یکدیگرند. اما اگر بسیج اجتماعی در حد ناچیزی وجود داشته باشد، نخبگان حاکم یکدست باشند و حکومت، رهبران ناراضی را سرکوب کند؛ به احتمال قوی تقاضا برای مشارکت سیاسی به حداقل نزول خواهد کرد. شاهد مثال، وضعیت تکان دهنده مشارکت سیاسی و تقاضای حداقل برای مشارکت در بسیاری از کشورهای تازه تأسیس دارای نظام تک‌حزبی یا رژیم‌های نظامی است. این در حالی است که از چند سال پیش، نظام سیاسی این کشورها باز و رقابتی بوده است. اگرچه جوامع صنعتی مدرن عموماً از ظرفیت بیشتری برای اعمال فشار برخوردارند، ولی در نظام‌های سیاسی کمتر توسعه یافته در مقایسه با صنعتی‌ترین و مدرن‌ترین جوامع، میزان کمی از زور می‌تواند مانع مشارکت سیاسی شود. نخبگان کشورهای تازه به استقلال رسیده در هر حادثه‌ای تصور می‌کنند که سازمان‌دهی سیاسی، جنبش‌های توده‌ای و ناراضی‌توده‌ای، ساخته دست تعداد معدودی از مردم است که سرکوب آنها می‌تواند به ناراضی‌توده‌ای پایان دهد. اغلب به همین دلیل است که نخبگان حاکم در کشورهای توسعه نیافته به استفاده از ابزار سرکوب تمایل زیادی نشان می‌دهند. واقعیت این است که در اکثر کشورهای در حال توسعه در مقایسه با حکومت‌های استبدادی خودکامه مدرن، میزان سرکوب لازم برای فرونشاندن ناراضی‌توده‌ای و نابودی جنبش‌های مخالف در حد معتدلی بوده است (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۵۸).

ب - عوامل بروز بحران مشارکت

بحران مشارکت می‌تواند تحت شرایط گوناگونی به وقوع بپیوندد:

۱) نخبگان حکومتی ممکن است اعتقاد داشته باشند که به تنهایی حق حکومت دارند و بر این اساس، تقاضاهای مشارکت سیاسی دیگر گروه‌های اجتماعی را نامشروع پنداشته و رد کنند. گاهی اوقات ممکن است نخبگانی احساس کنند که قدرت، مخصوص طبقات اجتماعی متمایزی است که از لحاظ اجتماعی در اقلیت قرار دارند ولی این موقعیت، آنان را از این اعتقادشان که گروه‌های دیگری که فاقد ارزش‌های گروه حاکم هستند نباید در قدرت سهیم شوند، باز نمی‌دارد. وقتی نخبگان، قسمت اعظم قدرت را در دست داشته و از دادن سهمی از قدرت سیاسی به گروه‌های اقلیت خواهان آن دریغ می‌ورزند، زمینه‌های بروز بحران مشارکت فراهم می‌گردد. ۲) دومین علت بروز بحران مشارکت، گروه‌های پر توقع‌اند که ممکن است در نهادهایی تشکل یابند که نخبگان حاکم این

نهادها را غیرقانونی و نامشروع قلمداد کنند. بعنوان مثال نخبگان حاکم در شماری از کشورهای توسعه‌نیافته این اصل را می‌پذیرند که شهروندانشان برای تاثیرگذاری بر سیاست عمومی می‌توانند سازماندهی شوند؛ ولی در عین حال انجمن‌های قومی را نیز گونه‌هایی غیرقانونی و نامشروع از گروه‌بندی‌های سیاسی بحساب می‌آورند. ممکن است گروهی از نخبگان، یک انجمن مذهبی، کاستی یا قبیله‌ای را جلوه‌ای مشروع از هویت و منافع جامعه‌ای خاص تلقی کنند، در حالی که ممکن است گروهی دیگر از نخبگان سیاسی همان نوع انجمن را استثنای طلب، جدایی‌خواه، فرقه‌ای و در نتیجه غیرقانونی بحساب آورند. (۳) سومین علت عبارت است از اینکه نخبگان حاکم به دلیل غیرقانونی و نامشروع بودن روش‌های بیان تقاضاهای مشارکت سیاسی، این تقاضاها را غیرقانونی و نامشروع قلمداد کنند. تمامی نخبگان حاکم، اشکال خاصی از مشارکت سیاسی را غیرقانونی و نامشروع قلمداد می‌کنند. هیچیک از نخبگان حاکم، خشونت و شورش‌های شهری را بعنوان اشکال قانونی و مشروع رفتار سیاسی بحساب نمی‌آورند. بیشتر نخبگان حاکم علیه تقاضاهای مشارکتی که به طور ضمنی بر تهدید به خشونت یا شورش، تظاهرات توده‌ای، اعتصابات عمومی و مانند آن دلالت نمایند، به شدت واکنش نشان می‌دهند. نخبگان حاکم نوعاً به پاسخگویی به تقاضاهای مطرح شده توسط روش‌هایی که از نظر آنان قهرآمیز است، علاقه‌ای ندارند؛ زیرا می‌ترسند که نتیجه پاسخ‌گویی‌شان خدشه‌گسترده به روندهایی باشد که از نظر آنان مشروع و قانونی است، (۴) غیرقانونی و نامشروع قلمداد شدن انواع تقاضاهای مشارکت‌کنندگان سیاسی، چهارمین علت بروز بحران مشارکت است. ممکن است نخبگان حاکم بعضی از تقاضاها را به این دلیل نامشروع قلمداد کنند که نمی‌توانند این تقاضاها را بعنوان سیاست عمومی بپذیرند و یا اینکه این تقاضاها موجب می‌شود گروه‌هایی به قدرت وارد شوند که هدف آنها اجرای سیاست‌هایی است که از نظر نخبگان حاکم نامشروع است. بعنوان نمونه در این زمینه ممکن است درخواست از دولت جهت تاسیس یک مذهب دولتی رسمی از سوی نخبگان غیرمذهبی (سکولار) حاکمی که تحمل رسیدن گروه‌های حامی تقاضای مزبور به قدرت را ندارند، مورد اعتراض شدیدی واقع شود و (۵) بحران مشارکت وقتی رخ می‌دهد که گروهی که دنبال مشارکت است، خواهان تقسیم قدرت با نخبگان موجود نباشد و در عوض بخواهد نخبگان موجود را تعویض نماید؛ عبارت دیگر منکر حق

حکومت نخبگان موجود گردد. به طور خلاصه وقتی بحران مشارکت خواهیم داشت که کسانی که دنبال مشارکت در قدرت هستند، دارندگان قدرت را کاملاً نامشروع^۱ قلمداد نمایند و منکر هرگونه امتیازی از قبیل حق تاریخی، حمایت‌های مذهبی یا صلاحیت‌های اخلاقی گردند که آنان را مستحق حکمرانی بر دیگران یا حتی شرکت در فرایندهای حکومتی می‌نمایند (پای، ۱۳۸۰: ۲۸۰-۲۸۶).

بحران مشارکت در دوره پهلوی دوم

دو عنصر در هر حکومتی عامل بقا و دوام آن حکومت می‌باشد. اولین عنصر، عنصر مشروعیت است که عمدتاً اکثر حکومت‌ها برای دستیابی به این عنصر دست به دامن عنصر مهم دیگر یعنی مشارکت می‌شوند و از مکانیزم‌های گوناگونی برای رسیدن به این عنصر استفاده می‌کنند. رژیم پهلوی اگرچه در ظاهر زمینه‌های مشارکت سیاسی مردم را فراهم نموده بود اما طی دوران حکومتی خود به خصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تمرکزگرایی خود را دنبال نموده و به طور دائم تسلط خود را بر منابع قدرت و جامعه گسترش داد. این ویژگی حکومت پهلوی باعث بی‌توجهی به مطالبات سیاسی مردم گردید که پیامد این امر باعث بوجود آمدن بحران مشارکت و به دنبال آن تضعیف مشروعیت حکومت گردید که در این فصل چند نمونه از نمودهای بحران مشارکت در رژیم پهلوی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف - ساختار سیاسی نئوپاتریمونیال^۲

نئوپاتریمونیالیسم شکل افراطی‌تر و گسترش یافته‌تر پاتریمونیالیسم^۳ است. پاتریمونیالیسم یکی از انواع حاکمیت‌های سنتی است که از سوی ماکس وبر^۴ مطرح شده است. وبر پاتریمونیالیسم را عمدتاً برای کشورهای خاورمیانه مطرح کرد. وی مهمترین ویژگی‌های نظام پاتریمونیال را اینگونه برمی‌شمارد: دستگاه حکومت در نظام پاتریمونیال قلمرو

-
1. Illegal
 2. Neopatrimonial
 3. Patrimonial
 4. Max Weber

شخصی و خصوصی فرمانرواست و با توسعه دستگاه‌های نظامی و اداری، اقتدار سنتی به صورت نظام موروئی تکامل پیدا می‌کند. قدرت سیاسی حاکم پاتریمونیاال کاملاً به نیروهای نظامی آن بستگی دارد. نظام اداری در اینگونه از نظام‌ها نیز به طور کلی جدایی حوزه خصوصی و عمومی را که مشخصه نظام‌های دیوانسالارانه عقلانی است، از بین می‌برد. در چنین سیستمی؛ اعضای اجتماع سیاسی، رعایای شخصی فرمانروا هستند که تکیه‌گاه اقتدار موروئی، غلامان، کارگزاران و سربازان است. مشاغل عمده کشور نیز اغلب از آن دربار هستند و همه کارگزاران دستگاه حکومت، خدمتگزاران و بندگان شخص فرمانروا یا نمایندگان وی به شمار می‌آیند. همچنین حاکم پاتریمونیاال می‌تواند به گونه‌ای بلامنازع در صحنه اقتصادی جولان دهد و هیچ تعهدی به موانع منزلتی نداشته باشد (عیوضی، ۱۳۸۰: ۶۰-۵۹؛ نوروزی، ۱۳۷۵: ۱۶۸-۱۶۷).

ویر شکل دیگری از سلطه اقتدارگرایانه را در قالب پاتریمونیاالیسم مطرح می‌کند و آن را مترادف با نئوپاتریمونیاالیسم (سلطانیسم) برمی‌شمارد. این الگو از نظر ویژگی‌های کلی با نوع پاتریمونیاالیسم تفاوت چندانی ندارد و آن را می‌توان نوع تکامل یافته و افراطی پاتریمونیاالیسم دانست که دائماً در حال دگرگونی و نوسازی است. ویر خودکامگی و تمرکز فوق‌العاده قدرت نزد حاکم و بی‌قیدی او به محدودیت‌های سنتی را شاخص اصلی نئوپاتریمونیاالیسم می‌داند. به نظر وی، فرمانروای خودکامه ناچار است به دلایل گوناگون بیش از پیش به ارتش شخصی و رو به گسترش خود تکیه کند و در مسیر افزایش اقتدار، سنت نباید برای او محدودیتی ایجاد کند. در کل حاکم باید نقش پدران‌ای بازی کند و خود را «ابوالمله» (پدر ملت) جلوه دهد (عیوضی، ۱۳۸۰: ۷۱-۶۸). درباره شکل حکومت در دوران محمدرضا شاه می‌توان گفت که این حکومت از نظر رسمی و قانونی، سلطنت مشروطه بود و بر طبق قانون اساسی مشروطه، به پادشاه قدرت اجرایی چندانی داده نشده بود؛ اما بررسی کارکردی و دقیق آن مشخص می‌کند که توصیف صرفاً قانونی از ساختار نظام سیاسی نمی‌تواند چهره واقعی آن را نشان دهد (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۳۲)؛ چرا که در فراسوی چهره قانونی رژیم، قدرتی فراقانونی و پنهانی وجود داشت که بر اساس آن شاه به بازیگر اصلی عرصه سیاست در ایران تبدیل شده بود. نکته حائز اهمیت در اینجا این است که برای تبیین و بررسی ساختار قدرت در عصر محمدرضا شاه، می‌بایست به این نکته اساسی توجه داشت که قدرت سیاسی شاه را

طی همه دوران سلطنت ۳۷ ساله‌اش نمی‌توان به صورت مطلق و یکسان دانست بلکه باید دوران حکمرانی مطلق شاه را به طور کلی از فردای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بویژه از اوایل دهه ۱۳۴۰ به بعد در نظر گرفت (عباس زاده مرزبالی، ۱۳۹۲: ۱۲۳).

تقریباً اکثر نویسندگان و صاحب‌نظران تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، مقطع زمانی دوازده ساله پس از سقوط حکومت رضاشاه (۱۳۳۲-۱۳۲۰) را دوره «تفرقه و پراکندگی قدرت سیاسی»، «شکل‌گیری آزادی‌های سیاسی نسبی»، «شبه دموکراسی» و ... معرفی می‌کنند (رهبری، ۱۳۸۹: ۱۸۴-۱۵۳). در این مقطع زمانی، ساختار سیاسی و اجتماعی ایران دچار تحول شگرفی شد (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۲۰۹) و عرصه سیاست در ایران، صحنه تعامل باز میان گروه‌های سیاسی و اجتماعی مختلف شد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۴۱).

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۶، حکومت نظامی از جانب رژیم پهلوی اجرا شد. همه احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری و تشکل‌های مدنی دیگر، غیرقانونی اعلام شدند و سانسور شدیدی بر مطبوعات تحمیل شد و مخالفان کاملاً ریشه کن شدند و جریان نفت از سر گرفته شد. شاه پس از اعاده قدرت، زاهدی را برکنار کرد و توانست تسلط مؤثر خود را بر دیگر گروه‌های درونی حکومت، سیاستمداران، ارتش و ... تحمیل کند (امجد، ۱۳۸۰: ۱۱۲؛ هالیدی، ۱۳۵۸: ۶۴).

به طور کلی می‌توان ویژگی برجسته نظام سیاسی در این دوران را تمرکز قدرت سیاسی برشمرد. منظور از تمرکز قدرت، افزایش کنترل متمرکز بر منابع مختلف قدرت یعنی ابزارهای اجبار و سرکوب، منابع اقتصادی و اجتماعی، اطلاعات و ارتباطات و سازمان‌های توزیع منابع مختلف است. در این دوران، نظام سیاسی در فرایند تمرکز منابع قدرت قرار گرفت و به سمت پیدایش ساخت قدرت شخصی و آمرانه پیش رفت (بشیری، ۱۳۸۴: ۳۹).

شاه با این تثبیت قدرت توانست بتدریج به ایجاد یک نظام اقتدارگرای شخصی که متکی به تجهیزات نظامی، امنیتی و اداری و مبتنی بر درآمدهای نفتی و حمایت‌های خارجی بویژه امریکا بود، پردازد و سایر نهادها را تحت کنترل خود درآورد. بر این اساس می‌توان دولت محمدرضاشاه را دولتی نئوپاتریمونیا ل قلمداد کرد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۷۶-۱۸۹).

ب - عدم رشد و ناکارآمدی احزاب، شکل‌گیری سیستم تک‌حزبی

توسعه سیاسی، به معنای گسترش مشارکت اعضای جامعه در عرصه سیاست، نیازمند پیدایی و پویایی احزاب سیاسی مستقل و کارآمد است و این مسئله خود نیازمند وقوع تحولاتی در ساختار جامعه سنتی، پیدایش گروه‌های جدید اجتماعی و دیگر فرآیندهای مربوط به نوسازی اقتصادی و اجتماعی است. چنین تحولاتی شرایط لازم برای تکوین احزاب و گسترش مشارکت سیاسی به شمار می‌روند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۰۱).

نکته قابل توجه این است که در اغلب کشورهای جهان سوم (توسعه نیافته) حکومت‌ها برای رسیدن به سطحی از توسعه اقتصادی و اجتماعی، سیاست‌هایی را در پیش می‌گیرند که موجب انقباض فضای سیاسی جامعه و توسعه نیافتگی سیاسی می‌شود. عبارتی توسعه سیاسی را فدای توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌کنند (بدیع، ۱۳۸۲: ۹۴). ایران دوران محمدرضا شاه نیز چنین شرایطی داشت. به طوری که رژیم شاه از اوایل دهه ۱۳۴۰، دست به اجرای سیاست‌های نوسازی در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی زده بود که در نتیجه آن، طبقات و گروه‌های اجتماعی نوینی با خواسته‌های سیاسی و اجتماعی متفاوت از گذشته پدید آمدند که یکی از مهمترین آنها خواسته مشارکت در سیاست بوده است؛ این همه در حالی است که محمدرضا شاه اصلاحات در عرصه سیاست و قدرت را بدست فراموشی سپرده بود. بنابراین در حالی که نظام سیاسی برای پاسخگویی مناسب به این تقاضاها و جذب گروه‌های جدید، نیازمند سطح بالایی از نهادمندی بود، شاه با گسترش قدرت شخصی‌اش و تضعیف و سرکوب احزاب مستقل، از مشارکت نیروهای اجتماعی جلوگیری کرد که این وضعیت در مجموع راه‌های ارتباطی میان نظام سیاسی و مردم را بست و شکاف بین حکومت و نیروهای اجتماعی جدید را بیشتر کرد و رژیم را به طرف فروپاشی سوق داد (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۵۲۵-۵۲۴).

در این دوران (۱۳۳۲-۱۳۲۰)، شاهد پیدایش بیشترین تعداد احزاب و گروه‌های سیاسی در ایران هستیم؛ به گونه‌ای که در این دوره؛ تحزب از نظر کثرت، تنوع و فعالیت‌های آزادانه، اساساً قابل مقایسه با ادوار پیش و پس از خود نیست (رضایی، ۱۳۸۶: ۲۳۵). احزاب در این دوران به یکی از تأثیرگذارترین بازیگران عرصه سیاست در ایران تبدیل شده بودند. طی این دوازده سال، حدود ۳۰ حزب و تشکل و انجمن سیاسی با انگیزه‌ها و اهداف خاصی تشکیل شدند که در مقایسه با دوره پیش از خود، شباهت بیشتری به

احزاب سیاسی جدید داشتند و البته از میان این احزاب فقط چهار حزب اصلی «توده»، «اراده ملی»، «دموکرات ایران» و «جبهه ملی» برای بدست آوردن قدرت سیاسی تلاش و رقابت می کردند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۳۰۲). طی این سالها همچنین از احزاب دولتی با ویژگیها و شرایط سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد نمی توان سراغ گرفت. نکته قابل توجه این است که «هرچند در این دوران برخی از احزاب، مانند حزب توده، غیر قانونی اعلام و مجبور به اختفا می شدند، اما سرکوب دولتی به صورت کاملاً نظام مند نبوده است و در مقایسه با دوره پس از سال ۱۳۳۲ مشخصاً شدت کمتری داشت» (بهروز، ۱۳۸۴: ۱۲۲). همچنین نقش دولت های خارجی مانند انگلیس و شوروی را در پیدایش برخی از احزاب سیاسی در این دوران نمی توان نادیده گرفت (عباس زاده مرزبالی، ۱۳۹۲: ۱۲۶).

با شکل گیری کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و آغاز دور جدیدی از استبداد، با حمایت علنی یک دولت حامی (آمریکا)، روند مشارکت سیاسی به سمت و سوی سوق داده شد که اولاً احزاب سیاسی تنها تریبون ممکن برای بیان مخالفت های سیاسی شناخته نمی شدند بلکه مخالفان سیاسی کانال های مختلفی را برای ابراز مخالفت پیدا می کردند. برخی همان احزاب و فعالیت های حزبی را تعقیب می کردند، برخی نیز با نفوذ مذهبی تلاش می کردند افکار عمومی را به سمت خودشان بکشانند و از طریق آن بر مردم تأثیر بگذارند و حتی در بین مخالفان، شکل گیری تشکیلات مخفی و مشی مسلحانه نیز رواج پیدا کرد. ثانیاً احزاب دولتی با مشی و کار کردهای جدید در سطح جامعه پدید آمدند که بتوانند مشارکت سیاسی پدید آورند و تا حدودی روند مشارکت سیاسی را در جامعه فعال نگاه دارند. اگرچه نیت و اهداف و انگیزه های این احزاب نیز تا حدود زیادی در جهت حفظ حکومت و استمرار حاکمیت آن و اجتناب از تفرق عینی مردم بود اما به هر حال نمایشی از مشارکت سیاسی را پدید آورده بودند و آمار و ارقام متعددی برای مشارکت سیاسی در انتخابات ها ارائه می دادند (خواجه سروی، ۱۳۹۳: ۵۸). احسان نراقی در زمینه مشارکت سیاسی در سال های مورد بحث عنوان می کند: «در سال های سلطنت پهلوی دوم، بویژه در سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تلاش دولت در جهت کاهش تأثیرگذاری نهادهای مشارکت قانونی بر ساختارها و سیاستگذاری ها، نوعی بی مسئولیتی حکومت را در مقابل مردم رقم زد و تمرکز و تمرکزگرایی را شدت بخشید. محمدرضا شاه همانند پدرش - البته در شرایط خاص تاریخی دیگر و با ملایمت بیشتر -

هیچ نوع اقدامی در جهت مشارکت دادن مردم در امر توسعه سیاسی و تغییر در ساخت قدرت بسته سیاسی انجام نداد. در حقیقت شاهان پهلوی نماد حاکمیت بلامنازع چند قرنی نظام پادشاهی بودند. حتی فضای باز سیاسی ناشی از فشارهای بین‌المللی، که در اواخر سلطنت محمد رضا شاه در ایران بروز کرد، به مثابه نوش داروی پس از مرگ سهراب بود؛ چرا که اقدام ملموسی از طرف دولت در جهت تقسیم قدرت صورت نپذیرفت و به جای ایجاد زمینه‌های مناسب مشارکت مردم در قدرت، مبارزه خودجوش آن‌ها با نظام سیاسی را به همراه آورد» (نراقی، ۱۳۷۲: ۱۲).

تراکم قدرت در حوزه دولت از یک سو و ناآگاهی نظام به لزوم تقسیم قدرت از سوی دیگر و بالاخص تجربه نهضت عظیم ملی شدن نفت در جمع کردن نیروهای مذهبی و ملی و همراه شدن مردم با این نهضت، باعث شده بود که در زمینه مشارکت سیاسی و تأسیس احزاب و گروه‌ها، سیاست‌های دیگری در پیش گرفته شوند. لذا با مطالعه تاریخ دوران مذکور و ادبیات سیاسی حاکم بر آن، دلیل شکل‌گیری «احزاب فرمایشی» بخوبی مشخص می‌گردد. این احزاب قبل از آنکه بر اساس الزامات اجتماعی و با توجه به نیازها و ظهور طبقات اجتماعی و بر اساس رشد سیاسی شکل گیرند، بر اساس تفکرات تقلیدی و صوری هیأت حاکمه شکل می‌گیرند. این احزاب عمدتاً در تاریخ معاصر و به خصوص در دوران مورد بحث در سه قالب ظاهر شده‌اند:

- * احزابی که متکی به یک شخصیت بوده و بر محور فردیت شکل گرفته‌اند.
- * احزابی که با سفارش نظام حاکم توسط کارگزاران برجسته رژیم بوجود آمده‌اند.
- * احزابی که بنا به شرایط ویژه سیاسی پدیدار شده و بعبارتی احزاب واکنشی‌اند (توحیدفام، ۱۳۷۸: ۹۹).

محمد رضا شاه برای محدود و سرکوب کردن مخالفت‌های احتمالی مردم با سیاست‌های نوسازی خویش که به شیوه‌های متناسب با الگوی غربی و علایق و خواسته‌های شخصی خود به اجرا درآمده بودند و نیز برای نشان دادن چهره‌ای دموکراتیک از خود و سرپوش گذاشتن بر اعمال غیرقانونی و غیرانسانی‌اش و نشان دادن دموکراسی در ایران، اقدام به انحراف رسالت اصلی احزاب و ایجاد احزاب دولتی و دست‌نشانده و برقراری نظام حزبی دلخواه خود کرد و آنها را در خدمت قدرت شخصی خویش قرار داد. بر این اساس شاه در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ تشکیلات دو حزبی را بر اساس نظام حزبی انگلستان و

امریکا ایجاد کرد: حزب ملیون به رهبری منوچهر اقبال که می‌بایست جای جبهه ملی مصدق را می‌گرفت و حزب مردم به رهبری اسدالله علم که باید حزب مردمی‌تری در غیاب حزب توده می‌بود (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۷۳-۲۷۰؛ کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۳۸).

پ - عدم برگزاری انتخابات^۱ آزاد

مشارکت سیاسی فعال نیازمند یک روند صحیح و آزاد تعیین و انتخاب نمایندگان است که در اکثر قانون‌های اساسی کشورها تصریح شده است. روند انتخاب نمایندگان نیز در دوره مذکور چندان مناسب نبوده و یک سیر منطقی و آزادانه طی نمی‌کرده است. در این رابطه، حسین فردوست در کتاب خود می‌نویسد: «در دوران قدرت علم، که در واقع مهم‌ترین سال‌های سلطنت محمدرضاست، نماینده‌های مجلس با نظر او تعیین می‌شدند. در زمان نخست وزیری اسدالله علم، محمدرضا دستور داد که با علم و منصور یک کمیسیون سه نفره برای انتخابات نمایندگان مجلس تشکیل دهیم. هر روز، منصور با یک کیف پر از اسامی به آنجا می‌آمد. منصور اسامی افراد مدنظر را می‌خواند و علم، هر که را می‌خواست تأیید می‌کرد و هر که را نمی‌خواست دستور حذف می‌داد. منصور نیز با جمله «اطاعت می‌شود»، با احترام حذف می‌کرد. سپس علم افراد مورد نظر خود را می‌داد و همه بدون استثناء وارد لیست می‌شدند. پس از پایان کار و تصویب علم، ترتیب انتخاب این افراد داده می‌شد و فقط افرادی که در این کمیسیون تصویب شده بودند، سر از صندوق آرا درمی‌آوردند و لاغیر. در تمام دوران قدرت علم، وضع انتخابات مجلس همین بود و حتی در زمان هویدا نیز حرف آخر را همیشه علم می‌زد» (فردوست، ۱۳۶۹: ۲۵۷).

نحوه انتخاب نمایندگان و کاندیداها در احزاب و مجالس دیگر نیز خیلی بهتر از این وضعیت نبود. بعنوان نمونه، شرایط انتخابات مجلس سنا مشخص‌تر بود؛ چراکه نمایندگان آن با نظر و تأیید شاه مشخص می‌شدند، یعنی ۳۰ نفر را منصوب می‌کرد و ۳۰ نفر را دستور می‌داد و عملاً تفاوتی میان سناتورهای انتصابی و انتخابی وجود نداشت. دولت علم در کنگره «آزاد زنان و آزاد مردان» نام سی نفر از کاندیداهای مجلس سنا را

اعلام کرد. کنگره پس از بررسی‌های لازم، لیستی را که نام کلیه کاندیداهای مجلس در آن بود اعلام کرد. این لیست توسط یک هیأت شش نفری مرکب از احمد نفیسی (شهردار تهران)، خسروانی (وزیر کار)، حسنعلی منصور (رئیس گروه مترقی)، عباس سالور (رئیس اصلاحات ارضی)، نصرت‌الله معینیان (وزیر اطلاعات) و حسن زاهدی (رئیس بانک کشاورزی)، قبلاً تهیه و تنظیم شده بود و در حقیقت کنگره اعلام‌کننده لیست بود نه تصمیم‌گیرنده (شجیعی، ۱۳۷۲: ۲۳۴).

نمونه‌ای از تخلفات صورت گرفته در انتخابات، در مورد انتخاب عبدالله ریاضی در انتخابات بیست و یکم بود؛ مهندس عبدالله ریاضی، کاندیدای تهران، در لیست قرار گرفت و قبل از انتخابات برای ریاست مجلس در نظر گرفته شد. او ظاهراً جزء حزب نبود و طی ادوار ۲۱ تا ۲۴ مجلس، حدود ۱۵ سال ریاست مجلس را برعهده داشت و در دوره ۲۴ با این که سنش از سن انتخاب شدن گذشته بود، مع الوصف علاقه شدید وی به ریاست او را به کرسی نشانند و حتی در انتخابات سالیانه بیست و چهارم که می‌خواستند مهره‌ها را عوض نمایند و او را از ریاست کنار گذارند، خود حاضر نشده بود کنار برود. او خود را معلم مجلس می‌دانست (مدنی، ۱۳۶۱: ۸۴).

وجود چنین تخلفاتی در انتخابات، پدیده‌ای منحصر به فرد نبود بلکه در ادوار مختلف صورت می‌گرفته است. طبیعی است که تخلفات در روند مشارکت صحیح نقص ایجاد می‌کند. به هر حال آنچه که در مورد مشارکت سیاسی در دوره پهلوی می‌توان گفت، این است که علی‌رغم شکل‌گیری ارکان مشارکت سیاسی (هرچند ظاهری) در دوره پهلوی دوم از قبیل مجلس، انتخابات، احزاب و... مشارکت سیاسی نهادینه نشد و سیر منطقی خود را طی نکرد و هرچه به پایان حاکمیت پهلوی نزدیک می‌شویم، مشارکت سیاسی مخدوش‌تر شده است (خواجه سروی، ۱۳۹۳: ۶۳).

ت - گسترش طبقه متوسط جدید و عدم پاسخگویی به مطالبات آنها
در حقیقت طبقه یکی از انواع قشربندی‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد. تا قرن نوزدهم اصطلاح «رسته» بجای «طبقه» بکار می‌رفت. طبقه از قرن نوزدهم و برای اولین بار توسط

آدام اسمیت^۱ در کتاب ثروت ملل بکار برده شد. اصطلاح طبقه با ظهور کارل مارکس^۲ معنای ویژه‌ای یافت و به یکی از مفاهیم بنیادی در علوم اجتماعی معاصر تبدیل شد (مقصودی و همکاران، ۱۳۸۶: ۳۱۵).

در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، مطالعه نیروهای اجتماعی مطابق با الگوی مارکسیستی اکونومیستی، کارساز نیست و نمی‌توان آن را بر پایه خاستگاه اقتصادی تعریف و تبیین کرد. اعضای طبقه، منزلت و موقعیت‌های اجتماعی متعددی دارند که صرفاً بر شرایط اقتصادی آنها دلالت ندارد بلکه موقعیت اجتماعی، شغلی، فرهنگی و اداری در کنار موقعیت اقتصادی، وجه مشخصه طبقه متوسط جدید است. آبراهامیان در مقدمه کتاب جامعه‌شناسی سیاسی در ایران، دو نوع نیروی اجتماعی را معرفی می‌کند: گروه‌های قومی و طبقات اجتماعی. وی گروه‌های اجتماعی را بر اساس موقعیت‌های اقتصادی، فرهنگی و منزلت‌های اجتماعی که متأثر از ارتباطات مشترک با ابزار تولید و خاستگاه فرهنگی و پیوند زبانی و مذهبی است، به طور منسجم تقسیم‌بندی می‌کند (طاهری و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۴۸).

نقش دولت در شکل‌گیری طبقه متوسط جدید در عصر پهلوی، از این حیث مهم است که طبقه متوسط قشر تأثیرگذار بر سیاست‌های نظام بوده و همواره در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران نقش اساسی داشته است و طبق آمار موجود، تعداد افراد فعال این طبقه تا یک سال قبل از انقلاب حدود ۱/۸ میلیون نفر و ۲۰/۶ درصد کل نیروی کار بوده است. شرایط ساختاری پدشاهی نوین رژیم محمد رضاشاه، باعث می‌شد تا از سازماندهی و مشارکت گروه‌ها و طبقات اجتماعی در فعالیت‌های سیاسی جلوگیری بعمل آید و طبقات اجتماعی به گونه‌ای خودجوش و تحت تأثیر شرایط اجتماعی تکامل یابند. در دوران محمدرضاشاه، دو عامل عمده روند شکل‌گیری طبقات اجتماعی را تحت تأثیر خود داشت. نخست تلاش رژیم برای حفظ نظام سیاسی که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی تنافی داشت و دوم شرایط خاص بین‌المللی و ورود اکثر کشورهای جهان در عرصه توسعه و نوسازی که موجب برانگیختن احساس جمعی طبقه متوسط جدید در

1. Adam Smith
2. Karl Marx

ایران شد. این شرایط دوگانه سیاسی - اجتماعی در فرایند طبقه‌سازی، رژیم را با معضلات خاصی مواجه کرد و عملاً حکومت را واداشت تا در برخورد با طبقات اجتماعی، سیاست دوگانه‌ای اتخاذ کرده و بر مبنای حفظ نظام سلطنتی به مهار و کنترل طبقات اجتماعی اقدام کند. بدین ترتیب سیاست‌های نوسازی دولت از سویی سبب رشد طبقه متوسط جدید شد و از سوی دیگر سبب تضعیف برخی طبقات و گروه‌های اجتماعی از جمله طبقه متوسط سنتی و بازار شد. دولت پهلوی پس از کودتای ۱۳۳۲، در صدد کنترل سیاسی شدید طبقه متوسط جدید برآمد؛ زیرا به خودی خود از حمایت این طبقه بهره‌مند نبود و در همین راستا فعالیت سیاسی اکثر روشنفکران ممنوع شد. استبداد داخلی و نفوذ بیگانه در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی، روند رو به رشد طبقات اجتماعی را ناموزون کرد. در واقع رشد عمومی تجارت و گسترش دیوان‌سالاری باعث شد که طبقه متوسط جدید از ترکیب معلمان، روزنامه‌نگاران، دیوان‌سالاران و دیگر پیشه‌مندان که از میان طبقه متوسط سنتی موجود بودند، شکل گیرد. از لحاظ کیفیت مشارکت اعضای طبقه متوسط جدید در ساخت قدرت سیاسی، می‌توان آنها را به دو گروه تقسیم کرد: بخش اعظم این طبقه را کارکنان دولت و حقوق‌بگیران تشکیل می‌دادند که همراه با کارکنان بخش خصوصی، محور اساسی طبقه متوسط جدید به شمار می‌رفتند. آنها خواستار دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی بودند. بخش دیگر که در اقلیت بودند شامل اقلیتی از افراد می‌شد که منابع مختلفی از درآمد را در اختیار داشتند و موقعیت‌های مهمی در سازمان‌ها و دستگاه‌های اداری کشور اشغال می‌کردند و با شبکه نخبگان سیاسی مناسبات چندجانبه داشتند (طاهری و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۵۲-۱۵۱).

یکی از عواملی که باعث بیگانگی بین طبقه متوسط جدید و حکومت گردید، این بود که در روند نوسازی ایران تناسبی بین رشد سیاسی و اقتصادی جامعه وجود نداشت. تمام قدرت‌ها در شخص شاه متمرکز بود و ابزار حکومت او گروه کوچکی از درباریان و تکنوکرات‌ها بودند که جزء نخبگان سیاسی گروه اول بوده و بقای آنها در مقامات سیاسی دولتی، به وفاداری مطلق نسبت به شاه و پیروی از افکار و خواسته‌های او بستگی داشت. مشارکت اعضای طبقه متوسط جدید در حد وسیعی متأثر از شرایط حاکم بر ساخت قدرت بود؛ دولت نیز از ترس شکل‌گیری نیروی مخالف، جلوی اشاعه

آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و ارتقای سطح فرهنگ مشارکتی مردم را می‌گرفت (آشوری، ۱۳۵۵: ۴۰).

ث - عدم آزادی مطبوعات؛^۱ کنترل، نفوذ و اعمال سانسور

مطبوعات، نماد و انعکاس عینی زندگی اجتماعی و سیاسی یک کشور می‌باشند که نقش مهمی را در توسعه سیاسی (و همچنین توسعه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی) ایفا می‌کنند.

از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، مطبوعات دوره‌های مختلفی را سپری کردند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا خرداد ۱۳۴۲، مطبوعات با اینکه از طرف ساواک کنترل و سانسور می‌شدند، آزادی نسبی داشتند. آزادی مطبوعات در زمان نخست‌وزیری علی‌امینی، در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ به حد اعلی رسید و بعد از صدارت امینی در اوایل حکومت اسدالله علم نیز آزادی نسبی وجود داشت. تا اینکه در سال ۱۳۴۲ و بعد از قیام پانزده خرداد، فشار بر مطبوعات افزایش یافت و از این دوران به بعد، اختناق و سانسور تا سال ۱۳۵۶ ادامه یافت. در سال ۱۳۵۷ با اعلام فضای باز سیاسی، دوران تازه‌ای در حیات مطبوعات ایران آغاز گردید و در اواسط سال ۱۳۵۷ سانسور بر مطبوعات به کلی از میان برداشته شد (طلوعی، ۱۳۷۳: ۷۹۱). امیرعباس هویدا در نخستین سال‌های نخست‌وزیری خود با مطبوعات از در دوستی درآمد و با آنها حشر و نشر زیادی داشت ولی در سال‌های آخر صدارت خود به تدریج از آنها کناره گرفت و در ظاهر رعایت احترام را می‌کرد تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۵۳ تصمیم به لغو مجوز بیش از پنجاه روزنامه و مجله را گرفت و برای این کار با دکتر داریوش همایون، مدیر روزنامه آیندگان، طرح انهدام مطبوعات را پی‌ریزی کرده و به مرحله اجرا درآورد. بدین ترتیب تعدادی از روزنامه‌ها و مجلات باقی مانده نیز تحت سانسور شدید قرار گرفتند (اختریان، ۱۳۷۵: ۱۵۳). سانسور و فشار در این دوره بر روی مطبوعات و کتب از طریق اداره مطبوعات فرمانداری نظامی و ادارات متعدد ساواک و یا مقامات وزارت اطلاعات و دفتر نگارش وزارت فرهنگ و هنر و با بکار بردن شیوه‌های خشونت‌آمیز و حيله‌گرایانه‌ای از قبیل ارباب و حبس و

تهدید و بیکار کردن و ممنوع القلم نمودن روزنامه‌نگاران، با مقاله فرستادن و حق السکوت پرداختن و سردبیر گماشتن و توقیف روزنامه‌ها و تعطیل کردن مؤسسات مطبوعاتی و نشر کتاب اعمال می‌شد و به این ترتیب سیاه‌ترین دوران اختناق فکری تاریخ معاصر ایران را پدید آورده بود (ذاکر حسین، ۱۳۷۰: ۴۲۳-۴۲۲). نخبگان سیاسی در این دوره نه تنها از فعالیت مطبوعات مستقل جلوگیری نمودند بلکه با این عمل خود در سطحی بالاتر جلوی مشارکت سیاسی و توسعه سیاسی را نیز سد نموده و ضربه‌های شدیدی را بر آن وارد ساختند (زیباکلام و همکاران، ۱۳۹۰: ۵۱).

نتیجه‌گیری

بحران مشارکت یکی از مهم‌ترین و پرچالش‌ترین بحران‌ها در مسیر توسعه سیاسی کشورها می‌باشد. هنگامی که تعارضی بین نخبگان حاکم و گروه‌هایی که خواستار مشارکت در نظام سیاسی هستند روی دهد و نخبگان حاکم تقاضاها و یا رفتار افراد را نامشروع و غیرقانونی تلقی نمایند، این تعارض بوجود آمده می‌تواند تبدیل به بحران مشارکت شود. بنابراین با افزایش هر چه بیشتر تقاضاهای شهروندان در زمینه مشارکت سیاسی و اجتماعی بیشتر و گسترده‌تر در اداره جامعه و در سیاستگذاری‌ها، حکومت‌ها با بحران مشارکت روبرو می‌شوند. در هر حال با گرایش گسترده نیروهای جدید به مشارکت در عرصه سیاست، بحران مشارکت ایجاد می‌شود و در این جاست که تنها یک نظام سیاسی توسعه‌یافته قادر به حل بحران از طریق جذب و پاسخگویی به این تقاضاهای مبتنی بر مشارکت خواهد بود؛ زیرا چنین نظامی تمهیدات و پیش‌بینی‌های لازم از طریق ایجاد نهادهای مشروع و قانونی برای رویارویی با چنین بحران‌هایی را بعمل آورده است. بدین ترتیب در زمینه مشارکت سیاسی مردم در دوره پهلوی دوم، به این نتیجه می‌رسیم که به دلیل ساختار اقتدارگرایانه قدرت در این دوره و با توجه به ماهیت «دولتی و فرمایشی بودن احزاب» و ناآگاهی و رشد سیاسی مردم ایران و تجربه محدود مشارکت سیاسی در انتخابات و عدم تمایل دولتمردان و نخبگان حاکم در زمینه بسط مشارکت سیاسی، این امر در سطح فرآیند فرهنگ سیاسی نشان دهنده «فرهنگ سیاسی تبعی» در ایران است و اراده حاکم بر این دوره نیز خواهان تداوم همین وضعیت بوده است. ساختار حکومت استبدادی، عدم رشد احزاب و ناکارآمدی احزاب موجود، عدم برگزاری انتخابات آزاد، عدم پاسخگویی به مطالبات طبقات متوسط جدید و مواردی از

این قبیل باعث شده بود که رژیم پهلوی دوم همواره برای تثبیت موقعیت خویش، فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی را ترویج کند که این مسئله در نهایت منجر به شکل‌گیری بحران مشارکت در این رژیم گردید و به ایجاد جنبشی اعتراضی علیه حکومت کمک کرد که در نهایت با در کنار هم قرار گرفتن زمینه‌ها و شرایطی دیگر، به فروپاشی رژیم پهلوی دوم در اثر بروز انقلاب اسلامی منجر گردید.



منابع

(الف)

- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- اختریان، محمد، (۱۳۷۵)، *نقش امیرعباس هویدا در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، تهران: نشر قومس.
- ازغندی، علیرضا، (۱۳۸۳)، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۷۵)*، تهران: سمت.
- آشوری، داریوش، (۱۳۵۵)، *ایران‌شناسی چیست*، تهران: آگاه.
- آلموند، گابریل ا. جی. بینگهام پاول جونیور و رابرت جی. مونت، (۱۳۷۷)، *چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی*، ترجمه علیرضا طیب. تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- امجد، محمد، (۱۳۸۰)، *ایران؛ از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری*، ترجمه حسین مفتخری، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بدیع، برتران، (۱۳۸۲)، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: قومس.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۴)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- بهروز، مازیار، (۱۳۸۴)، «کودتای سال ۱۳۳۲ و میراث حزب توده»، در *مصدق و کودتا*، مارک گازیوروسکی و مالکوم برن، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: قصیده سرا.
- پای، لوسین و دیگران، (۱۳۸۰)، *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- توحید فام، م، (۱۳۷۸)، «بررسی علل ناسازواری نظام سیاسی ایران با توسعه احزاب سیاسی»، در *کتاب تحزب در ایران*، گردآورنده دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور، تهران: انتشارات همشهری.
- جهانگیری، سعید؛ ابوالقاسم طاهری؛ علیرضا ازغندی و احمد ساعی، (۱۳۹۷)، «نقش طبقه متوسط جدید در بی‌ثباتی سیاسی ایران در عصر پهلوی دوم»، *سپهر سیاست*، ۵ (۱۶): صص ۱۴۵-۱۶۱.
- حاجی یوسفی، امیر محمد، (۱۳۸۸)، *دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

خواججه سروی، غلامرضا و رشید جعفرپور کلوری، (۱۳۹۳)، «بررسی تطبیقی مشارکت سیاسی در دو دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی ایران»، *تغییرات اجتماعی - فرهنگی*، ۱۱(۱): صص ۴۹-۷۷.

دهشیار، حسین، (۱۳۸۶)، *تحولات سیاسی و اجتماعی ایران سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷*، در *تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)*، تالیف مجتبی مقصدی، تهران: روزنه.

ذاکرحسین، عبدالرحیم، (۱۳۷۰)، *مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*، تهران: دانشگاه تهران.

رضایی، علی، (۱۳۷۹)، «بررسی تاثیر بحران مشارکت سیاسی در فروپاشی رژیم پهلوی دوم»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران.

رهبری، مهدی، (۱۳۸۹)، *حکومت و جامعه در عصر پهلوی*، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.

زیباکلام، صادق؛ مهدی صبحی؛ علی بهرامی و حسن رنجبر کهن، (۱۳۹۰)، «نقش نخبگان سیاسی در توسعه سیاسی ایران»، *فصلنامه تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری*، ۷ (۲): صص ۴۳-۵۶.

شجعی، زهرا، (۱۳۷۲)، *نخبگان سیاسی در ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات سخن.

طلوعی، محمود، (۱۳۷۳)، *بازیگران عصر پهلوی (از فروغی تا فرودست)*، تهران: علم. عباس‌زاده مرزبالی، مجید، (۱۳۹۲)، «عدم رشد احزاب و تأثیر آن در شکل‌گیری توسعه‌نیافتگی سیاسی در عصر پهلوی دوم»، *جستارهای سیاسی معاصر*، ۴(۹): صص ۱۱۵-۱۳۶.

علم، اسداله، (۱۳۸۸)، *یادداشت‌های علم*، جلد ۱، تهران: انتشارات مازیار. عیوضی، محمد رحیم، (۱۳۸۰)، *رژیم پهلوی و طبقات اجتماعی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

فردوست، حسین، (۱۳۶۹)، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران: انتشارات اطلاعات. قوام، عبدالعلی، (۱۳۷۱)، *توسعه سیاسی و تحول اداری*، تهران: نشر قومس. مدنی، جلال‌الدین، (۱۳۶۱)، *تاریخ سیاسی معاصر ایران جلد ۱ و ۲*، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۱۸ | فصلنامه دولت پژوهی | سال هفتم | شماره ۲۸ | زمستان ۱۴۰۰

مدیرشانه‌چی، م، (۱۳۷۲)، «احزاب سیاسی و توسعه نیافتگی جامعه ایران در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷»، *ایران فردا*، شماره ۸.
نراقی، احسان، (۱۳۷۲)، *از کاخ شاه تا زندان اوین*، ترجمه سعیدآذری، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
نوروزی، نصرالله، (۱۳۷۵)، «ساخت قدرت شخصی و فروپاشی حکومت پهلوی»، *فصلنامه راهبرد*، ش ۹: صص ۱۵۷-۱۹۲.
هلیدی، فرد، (۱۳۵۸)، *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه فضل‌اله نیک‌آیین، تهران: انتشارات امیر کبیر.
همایون کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۸۰)، *تضاد ملت و دولت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

استناد به این مقاله: شکرانه، امید، اخوان کاظمی، مسعود. (۱۴۰۰). واکاوی نقش بحران مشارکت در سقوط رژیم پهلوی دوم. *دولت پژوهی*، ۲۸(۷)، ۲۸۷-۲۸۸. doi: 10.22054/tssq.2022.57691.1039



The State Studies Quarterly is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی